

باسمه تعالی

۱۲/۱۰/۹۴

مساله دوم: آیا قبول شهادت زنان به دیون اختصاص دارد و یا شامل همه امور مالی می شود.

موارد غیر دین را محقق سبزواری در عبارت زیر به تفصیل آورده است:

و من هذا القسم: البيع، و الرهن، و الحوالة، و الصلح، و الإجارة، و الضمان، و القرض، و القراض، و الشفعة، و المزارعة، و المساقاة، و الهبة، و الإبراء، و المسابقة، و الوصية، و المال، و الصداق في النكاح، و الإقالة، و الردّ بالعيب، و الوطاء بالشبهة، و الغصب، و الإلتاف، و الجنایات التي لا توجب إلّا المال كقتل الخطأ، و قتل الصبيّ و المجنون، و قتل الحرّ العبد، و المسلم الذميّ، و الوالد الولد، و السرقة التي لا قطع فيها، و المال خاصة فيما فيه القطع، و المهر في النكاح، و الأمور المتعلقة بالعقود و الأموال كالخيار و الأجل، و نجوم مال الكتابة، و في النجم الأخير قولان. و بالجملة: ما المقصود منه المال أو يؤول إليه. و لا أعرف فيها خلافاً،

برخی از فقها دین را عبارت از هر حق مالی واقع بر ذمه دانسته و حتی ثمن بیع را هم مشمول دین شمرده اند. مرحوم یزدی در تکمله عروه آورده است:

مسألة ۳: المراد بالدين كل حق مالي في الذمة كعوض القرض و ثمن المبيع و مال الإجارة و المهر المتعلق بالذمة و النفقة و عوض ما أتلفه أو غصبه و نحو ذلك،

در این مساله دو نظریه از سوی فقهای شیعه مطرح شده است: نظریه اختصاص حکم به دین و نظریه شمول آن نسبت به همه دعاوی مالی.

★ نظریه اول: قبول شهادت زنان در دیون و اموال

این نظریه مورد قبول اکثر فقهای شیعه قرار گرفته است

المحكيّ عن الخلاف و المبسوط و النهاية و الإسكافي و القاضي و ابن حمزة و الشرائع و الإرشاد و القواعد و المختلف و شهادات التحرير و الشهيدین «٥»، بل كما قيل: الكليني و الصدوق أيضاً «٦»، - مستند

ادله:

اجماع: و عن الخلاف: الإجماع عليه. سبزواری هم فرموده است: و لا أعرف فيها خلافاً، با این که اجماعات منقول در خلاف مورد اعتنای فقها نیست ولی همان طور که در نقل محقق سبزواری و مستند مشاهده می شود شهرت این مساله میان فقهای متقدم قابل انکار نیست و طبق نظریه ای که شهرت قدمایی را هم مثل اجماع قدمایی معتبر می شمارد شهرت در این مساله قابل استناد و معتبر خواهد بود.

روایات:

١. محمد بن علی بن الحسین [ضمیر] یا سنده عن ابن ابي عمير عن يحيى بن خالد الصيرفي (ثقه على التحقيق) عن أبي الحسن الماضي (الكاظم) ع قال كتبت إليه في رجلٍ ماتَ وله أمٌ و ولدٌ - وَ قَدْ جَعَلَ لَهَا سَيِّدَهَا شَيْئاً فِي حَيَاتِهِ ثُمَّ مَاتَ - فَكَتَبَ عَ لَهَا (مَا أَتَابَهَا) «٨» بِهِ سَيِّدَهَا فِي حَيَاتِهِ - مَعْرُوفٌ لَهَا ذَلِكَ تُقْبَلُ عَلَيَّ ذَلِكَ - شَهَادَةُ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ وَالْخَدَمِ غَيْرِ الْمُتَّهَمِينَ.

سند روایت معتبر است؛ زیرا یحیی که در رجال از او اثری نیست تصحیف الحسین است و با نقل فراوان بزرگانی مثل بزنطی و ابن ابی عمیر از حسین بن خالد و عدم تضعیف وی مشکل ندارد

مومن ح: أن ظاهر السؤال: «و قد جعل لها سيدها شيئاً في حياته» أنه جعل لها شيئاً و ملكه إياها في حياته لا أنه أوصى لها به، و هذا الشيء يشمل ما إذا كان شخصياً لو لم يكن ظاهراً في خصوصه، فأفاد عليه السلام: أنه تقبل على ذلك شهادة المرأة أيضاً.. و إنما عبّرنا عنه بالتأييد لعدم دلالة على العموم بالنسبة إلى جميع الموارد، فيحتمل اختصاصه بمورده .

چنان که در بحث قبل گفته شد «جعل لها» با جعل مستمر سازگار است زیرا برای اعطای یک عین شخصی برای یک دفعه، تعبیر «وهبها یا ملکها» مناسبت است و در نتیجه روایت فقط با دین مناسبت دارد.

۲. - ۳۱ - (۴) وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ - سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي الثَّقَفِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: إِذَا شَهِدَ لِصَاحِبِ «۵» الْحَقِّ امْرَأَتَانِ وَ يَمِينُهُ فَهُوَ جَائِزٌ.

[۳۳۷۵۲] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ إِذَا شَهِدَ لِطَالِبِ الْحَقِّ امْرَأَتَانِ...

جواهر: و بما ورد «۶» من إثبات الحق بالامراتين مع اليمين.

دلالت روایت بر مدعا تام است زیرا حقی که به صاحب یا طالبش اجازه داده شده به شهادت دو زن و یمین استناد کند شامل همه حقوق مالی و حتی غیر مالی می شود. نقول: این روایت هر چند در مورد اعتبار دو زن و یک یمین در همه حقوق است ولی با تنقیح مناط و اولویت بر اعتبار دو زن و یک مرد در همه حقوق نیز دلالت دارد. اما سند: کلینی این خبر را به شکل مرسل از «بعض اصحابنا» نقل کرده و در طریق شیخ به محمد بن عبد الحمید هم ضعف وجود دارد ولی طریق صدوق به منصور بن حازم، صحیح است و فقط ایراد در محمد بن علی ماجیلویه از مشایخ صدوق است که توثیقی ندارد و آقای خویی ره هم وی را معتبر نمی داند ولی طبق نظر تحقیقی استاد علامه که ذیلا نقل می شود وی معتبر است.

آیت الله شبیری زنجانی ح: تنها شبهه‌ای که در این سند باقی می‌ماند، از ناحیه محمد

بن علی **ماجیلویه** است. آقای خویی «رحمه الله» اشکال می‌کنند که اعتماد صدوق «رحمه الله» به این شخص و اینکه او شیخ و استاد صدوق بوده دلیل وثاقتش نیست چون مبنای قدمات اصالة العدالة بوده یعنی در مورد افراد مشکوک، بنا را بر عدالت می‌گذاشته‌اند. همچنین شاهد می‌آورند که مرحوم صدوق حتی از نواصب روایت می‌کند و گاهی خودش تصریح کرده که «و لم أر انصب منه» لذا معلوم می‌شود که بنای وی مسامحه در احادیث بوده است. اما همانگونه که مکرراً بیان کرده‌ایم قدمات (به استثنای نادری از آنها که با جمله «یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل» در

ترجمه احوالشان مشخص شده‌اند) قائل به اصالة العدالة نبوده‌اند. شیخ صدوق و استادش ابن ولید و امثال آنها نه تنها اهل مسامحه نبوده‌اند بلکه در احادیث سختگیری می‌کرده‌اند. اینها حتی متن‌شناسی می‌کرده‌اند و نقل روایاتی را که مثلاً مخالف اصول مذهب باشد، جایز نمی‌دانسته‌اند. شواهدی هم آقای خویی مطرح کرده تمام نیستند. اگر مرحوم صدوق در جایی به روایت کسی که انصب نواصب است تمسک کرده، تمسک به جایی بوده است. مثلاً اگر شخص ناصبی، فضیلتی را در مورد اهل بیت «علیهم السلام» نقل کند، اعتبار این نقل حتی بیشتر از اعتبار روایتی است که شخص بسیار عادل نقل می‌کند، نه از باب اعتبار ذاتی شخص ناصبی، بلکه از باب قرینه بسیار قوی که بر صدق روایتش وجود دارد، چون با وجود اینکه ناصبی، داعی بر نقل فضایل اهل بیت ندارد، اما همین که فضیلتی نقل کرد اطمینان بسیار قوی بر صحت روایتش حاصل می‌شود. مرحوم صدوق هم اگر گاهی از نواصب روایت کرده، در موارد خاصی از این قبیل بوده «۱» (الفضل ما شهدت به الاعداء)، نه اینکه احکام الهی را از نواصب اخذ کند. بنابراین، صحت روایات محمد بن علی ماجیلویه جای تردید نیست، بویژه با توجه به این که وی از مشایخ عمده صدوق بوده و در طریق وی به کتب و روایات بسیاری از راویان واقع است، مهمترین استاد صدوق، پدرش و پس از وی ابن ولید بوده و از این دو که بگذریم نوبت به امثال محمد بن علی ماجیلویه می‌رسد، پس در وثاقت وی تردید نیست. کتاب نکاح (زنجان)، ج ۹، ص: ۳۰۹۵

۳. مرسله یونس: مرسله یونس المضمرة قال استخراج الحقوق بأربعة وجوه: بشهادة رجلین عدلین، فإن لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان..؛

دلالت این روایت در مورد شهادت دو زن و مرد بر همه حقوق مالی اعم از دین و غیر دین تام است ولی سند روایت معتبر نیست.

مومن ح: یدل علی قبول شهادتهن فی الأموال الشخصية فإن موضوعها الحقوق الشاملة للأموال الشخصية أيضاً،

۴. دین بر هر حق مالی که در ذمه باشد قابل اطلاق بوده و صدق عرفی دارد.

مسأله ۳: المراد بالدين كل حق مالي في الذمة كعوض القرض و ثمن المبيع و مال الإجارة و المهر المتعلق بالذمة و النفقة و عوض ما أتلفه أو غصبه و نحو ذلك، -
تكملة عروه

۵. عرف از این که شارع حکم شهادت زنان را برای دین پذیرفته و در قرآن هم به آن تصریح کرده است می فهمد که این حکم به دین اختصاص ندارد و شامل همه حقوق مالی می شود زیرا برای دین خصوصیتی نمی بیند

جواهر: و فهم العرف يساعد جواز شهادتهن مع الرجل، في الأمور المالية، / مومن ح: إلغاء الخصوصية عرفاً عن الدين إلى مطلق الأموال، و منه تعرف: أن أخبار ثبوت الوصية بشهادة النساء و حدهن أيضاً تؤيد إلغاء الخصوصية،
مناقشه: و هو على عهده مدّعيه. - مومن

نقول: اولاً، این الغای خصوصیت از دین به همه حقوق مالی بدون دلیل است و ثانیاً، در مورد الغای خصوصیت از دین حاصل از وصیت به سایر دیون هم قبلاً گفته شد که:

الا ان يقال: مساله ميراث و وصیت هم جهتی جز ایجاد دینی برای کسی در مال میت ندارد و نمی توان میان این نوع دین و سایر دیون تفاوتی گذاشت. و لکننا
نقول: تفاوت محتمل است زیرا در سایر دیون فرض وجود راه های ضمیمه دیگر وجود دارد و اکتفا به شهادت زنان موجب می شود که صاحب حق لا اقل در زمان تحمل سراغ راه های دیگر نرود ولی فرض وصیت و استهلال آن است که جز شهادت زنان راه دیگری برای تحمل وجود ندارد

نظریه دوم: اختصاص شاهد و مراتین به دین و عدم قبول در سایر دعاوی مالی
جواهر: نعم قد يناقش في ثبوت غير الدين بالشاهد و المرأتين،

ادله:

لاختصاص الأدلة المزبورة حتى الآية « البقرة: ٢- الآية ٢٨٢ »، بذلك، خصوصا بعد ما سمعته من خبر داود بن الحصين الوارد في تفسيرها: فقلت: فأين ذكر الله تعالى قوله: (فَرَجُلٌ وَ أَمْرَأَتَانِ)؟ فقال: «ذلك في الدين،-جواهر

مناقشات:

مناقشه اصلی این است که از آیه مفهوم استفاده نمی شود و از قبول شهادت زن در دین به هیچ وجه نفی آن در سایر موارد فهمیده نمی شود. البته تعبیر جواهر که مورد مخصص نمی شود با تسامح همراه است زیرا بجای مخصص بودن مورد باید گفت از آیه مفهوم معتبر استفاده نمی شود. علاوه بر این، ذیل «و اشهدوا..» که می فرماید در بیع هم شاهد بگیرید معلوم است که «شاهدانی از همان گونه که هم اکنون گفتیم» مراد است. بلی، الغای خصوصیت از بیع نسبت به سایر معاملات و حقوق مالی صحیح و پذیرفته است

و الآية و إن وردت في مورد الدين، لكن المورد غير مخصص .. و ظهور ما في ذیل الآية «٤» من الاشهاد على البيع (وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ) في إرادة الاشهاد السابق الذي كان منه الرجل و المرأتان متمما بعدم القول بالفصل،- جواهر